

«خاطراتی که در وان حمام پیدا شد»

نوشته‌ی استانیسلاو لم
ترجمه‌ی حسین شهرابی



مقدمه

یادداشت‌های عصر نوزایی بی‌تردید یکی از ارزنده‌ترین اشیاء بازمانده از گذشته‌ی باستانی سیاره‌ی زمین است که تاریخ آن قریب به دوران پیش‌آشوب است؛ دوره‌ی سقوطی که دقیقاً مقدم بر «اضمحلال بزرگ» بود. فی‌الواقع تناقضی بزرگ در این قضیه حکمفرما است که دانسته‌های ما از تمدن‌های دوران نوزایی اولیه و پیش‌فرهنگ‌های آشور و مصر و یونان بیشتر از ایام دیرین‌اتمی و ستاره‌نوردی اولیه است. آن فرهنگ‌های باستانی یادبودهایی ماندگار از جنس استخوان و سنگ و تخته‌سنگ و مفرغ بر جا گذاشته‌اند، حال آن‌که تقریباً تنها ابزار ثبت و ضبط و حفظ دانسته‌ها در طی دوران نوزایی میانی و متأخر ماده‌ای بود به نام کاغذ.

کاغذ، ماده‌ای سفید و سست از فراورده‌های سلولز بود که بر استوانه‌هایی می‌چرخید و به‌صورت ورقه‌هایی قائم‌الزاویه بُرش می‌خورد. همه‌نوع اطلاعات با ته‌رنگی سیاه بر روی آن ثبت می‌شد که برگه‌ها را با آن تطابق داده بودند و به‌شیوه‌ای خاص به هم دوخته بودند.

به‌منظور فهم دلایل وقوع اضمحلال بزرگ، یعنی واقعه‌ی مصیبت‌باری که در حین آن در عرض چند هفته تمام دستاوردهای فرهنگی چندین قرن تماماً از میان رفت می‌باید سه هزار سال به گذشته بازگردیم. فن فرحافظه‌ورزی و تلسور داده‌ها هنوز در آن ایام وجود نداشت. کاغذ از پس تمام کارکردهایی برمی‌آمد که حافظه‌ورزها و عرفای ما امروزه بر عهده دارند. هرچند حقیقت این است که مقوله‌ی حافظه‌ی مصنوعی در آن هنگام ابتدای راه خود را می‌پیمود؛ اما آن حافظه‌ها ماشین‌هایی بزرگ و حجیم بودند و نگاه‌داری و تصدیق‌شان دردسری بزرگ بود و صرفاً استفاده‌هایی محدود و اندک داشتند. نام آن‌ها را «مغز الکترونیک» گذاشته بودند که اغراقی است تنها از منظر تاریخی قابل‌درک؛ این نام‌گذاری تا اندازه‌ای مشابه لاف‌زنی معماران آسیای صغیر بود که معبد مقدس خود، یعیل را «سربه‌گردون‌سای» می‌خواندند.

هیچ‌کس به‌درستی نمی‌داند کی و کجا اپیدمی کاغذورزی آغاز شد. به احتمال قریب به یقین، در مناطق بیابانی سرزمینی به نام امریکیا که نخستین بندرهای فضایی را در آن‌جا ساختند. مردمان آن زمان نتوانستند چشم‌انداز خطر قریب‌الوقوع کاغذورزی را به‌فوریت دریابند. و البته کماکان ممکن نیست قضاوت درشتناک بسیاری از مورخان



شماره ۶۸
آذر ۸۸

۳۸

بعدی را مشعر بر سبکسری و بلاهت این مردمان پذیرفت. محققاً وجه ممیزه‌ی کاغذ دوامش نبود؛ لیکن نباید تمدن‌های پیش‌آشوبی را مقصر ناکامی در پیش‌بینی ظهور کاتالیزور «آروی» دانست که به عامل هارتپین نیز مشهور است. هرچه باشد خصوصیات واقعی این عامل را صرفاً در دوره‌ی کهکشانی، استاد شش فولیس نامی کشف کرد که تأسیسات «آروی» را در قمر سوم اورانوس به راه انداخت. عامل هارتپین که همراه با یکی از هیئت‌های اکتشافی اولیه (برطبق روایت عارف‌الاعظم فلواک، هیئت اکتشافی ملادیک هشتم) ناخواسته به زمین آمد واکنشی زنجیره‌ای را آغاز کرد و کاغذ در سرتاسر سیاره متلاشی و نابود شد.

جزئیات این تحول مهیب به‌تدقیق معلوم نیست. برطبق گزارش‌هایی شفاهی که در امپراتوری چهارم کهکشانی در حافظه‌ها متبلور شد، کانون گسترش اپیدمی، مراکز عظیم ذخیره‌سازی داده‌ها موسوم به کتب‌خانی بود. واکنش عملاً به‌طور آنی رخ داد. از آن گنجینه‌های عظیم و آن مخازن حافظه‌ی جامعه توده بر توده خاکستر گردی طوسی‌رنگ بیشتر به جا نماند.

دانشمندان دوران پیش‌آشوب گمان بردند با نوعی میکروب قارچی کاغذ یا پاپیروفاگوس سر و کار دارند و اوقاتی گران‌بها را صرف تلاش برای ایزولیزاسیون آن کردند. به‌دشواری بتوان حقانیت تذکر تلخ‌نگرانه‌ی عارف‌التواریخ چهار تاریخ‌نویس را انکار کرد که اظهار می‌کرد؛ بشر بهتر بود آن وقت را صرف نقر کلمات رو به نابودی بر سنگ می‌کرد.

گراوترونیک و اقتصاد سایر و سنتز فیزیک در دوران نوزایی متأخر که این بلیه به وقوع پیوست ناشناخته بود. نظام‌های اقتصادی گروه‌های قومی مختلف (موسوم به ماللی‌یت) و همچنین گردش کالا در مستعمره‌ی دشت تیبر در مرخ نسبتاً خودبسنده بود و تماماً مبتنی بر رواج کاغذ.

کاغذورزی به جز ویرانی اقتصاد، ویرانی‌های عظیم دیگری نیز به بار آورد. آن دوره را به‌حق به کاغذسالاری (پاپیروکراسی) ملقب ساختند؛ زیرا کاغذ تمام فعالیت‌های گروهی را نظم می‌بخشید و هماهنگ می‌کرد که هیچ، به‌نحوی غریب و مبهم سرنوشت اشخاص را نیز تعیین می‌کرد (فی‌المثل «کاغذ هویت»). هنوز راه درازی مانده تا تأثیر آیینی و کارکردی کاغذ بر فولکلور آن روزگار (این مصیبت در دوران اوج نوزایی پیش‌آشوب رخ داد) به‌تمامی فهرست شود. با آن که معنای برخی از اصطلاحات آن دوران بر ما معلوم است، عبارات

بسیاری تهی از معنا باقی مانده (چیک، سناد، راسید و غیره). در آن روزگار به‌جز از طریق کمک و وساطت کاغذ ممکن نبود شخصی به دنیا بیاید، رشد کند، تحصیلاتی را از سر بگذراند، کار کند، سفر برود، ازدواج کند یا بمیرد.

تنها در پرتو این حقایق می‌شود وسعت عظیم این بلیه را درک کرد که زمین را به نابودی کشاند. قرنطینه‌ی تمام شهرها و قاره‌ها یا ساخت پناه‌گاه‌هایی مهروموم شده با درزگیری مطمئن، هیچ کدام از این اقدامات به موفقیت نینجامید. دانش آن ایام در برابر ساختار زیراتمی کاتالیزور که محصول نامعمول‌ترین شکل تکامل فارغ از حیات بود، بی‌فایده از آب در آمد. نقلی ناشناس از دوران مصیبت، نوشته‌ای را بر دیوار اردارگاهی در پایگاه‌های حفاری کال‌فورنیه نقش کرده به این مضمون: «و آسمان بالای شهر را ابرهایی از جنس کاغذ شرحه شرحه ظلمانی کرد و چهل روز و چهل شب بارانی گتیف باریدن گرفت، چندان که باد و جوی‌های گل‌ولای قصه‌ی انسان را از چهره‌ی زمین الی‌الابد محو کرد.»

این واقعه به‌حتم ضربه‌ای بی‌رحمانه بر غرور انسان نوزایی متأخر وارد آورد که خود را رسیده به ستاره‌گان می‌دانست. کابوس کاغذورزی در جمیع شئون زنده‌گی رخنه کرد. هراس، تمام شهرها را فرا گرفت؛ مردم هویت خود را گم کردند و عقل خود را از دست دادند؛ عرضی کالاهای به بن‌بست خورد؛ خشونت شایع شد؛ تکنولوژی، تحقیقات،

توسعه، مدارس - جمله‌گی به عدم پیوستند؛ نیروگاه‌ها را به دلیل نبود طرح‌ها نتوانستند مرمت کنند. برق رفت و ظلمت متعاقب آن را صرفاً درخشش حریق‌ها روشن می‌کرد.

و این چنین نوزایی به دوران آشوب مبدل شد، که بالغ بر دو‌یست سال به درازا کشید. میرهن است که هیچ مدرک مکتوبی از بیست‌وپنج سال اول اضمحلال بزرگ به جا نمانده. تنها باید به حدسیات بسنده کنیم که تحت چه شرایطی دولت تثبیت شد و آتارشی را با تأسیس فدراسیون زمین در میانه‌ی قرن به کنار رانند.

هرچه تمدنی پیچیده‌تر باشد، حفظ گردش اطلاعات برای بقایش ضروری‌تر است؛ بدین ترتیب با آن میزان گردش اطلاعات درمقابل هر نوع اختلالی شکننده‌تر می‌شود. در آن شرایط، آن گردش کار که حیات‌بخش جامعه بود، به رکود انجامید. واپسین انبار اطلاعات در اذهان کارشناسان زنده بود؛ ثبت و حفظ آن

اطلاعات اولوبیتی مقدم بر هر چیز دیگر داشت. اما همین مسئله‌ی به‌ظاهر ساده، لاینحل از کار در آمد. در نوزایی متأخر، دانش چنان رده‌بندی شده بود که که بعید بود متخصصی بر کل حوزه تخصصی خود اشراف داشته باشد و آن را از نو بسازد. نتیجتاً بازسازی مستلزم همکاری طویل‌مدت و ملالت‌آور گروه‌های مختلف کارشناسان شد. آن‌طور که عارف‌التمام لاجار هشت از مکتب تاریخی برماند ادعا می‌کند اگر این وظیفه بالمره به سرانجام می‌رسید، احتمال زیادی داشت تمدن نوزایی فی‌الغور به وضع سابق خود بازگردد. در جواب بنیانگذار مؤسس علم وقایع‌نگاری نوزایی باید اظهار کنیم فعالیتی که برای نیل به این مقصود لازم می‌داند در نهایت به انباشتن کوه‌هایی تمام و کمال از جنس دانش می‌انجامید. اما چه کسی قرار بود از این کار منفعت ببرد؟ قطعاً ایل‌های کوچ‌نشینانی که شهرهای متروک خود را رها کرده بودند منفعت نمی‌بُردند؛ و همین‌طور فرزندان‌شان که وحشی و بی‌سواد بار آمده بودند. خیر، تمدن تنها در همان لحظه‌ای ممکن بود نجات پیدا کند که شکله‌ی صنعت از میان رفت، ساخت‌وساز متوقف شد، حمل‌ونقل به بن‌بست رسید، زمانی که توده‌های گرسنه‌ی تمام قاره‌ها

نخست برای رسیدن کمک فریاد برآوردند (من جمله مستعمره‌ی مریخ) و سپس کالایی برای ایشان فراهم نیامد و در خطر انقراض قرار گرفتند. واضح است که ممکن نبود خبره‌گان خود را در برج‌های عاج محبوس کنند و فرصت بر سر این بگذارند که فنون استنساخ را ترقی دهند.

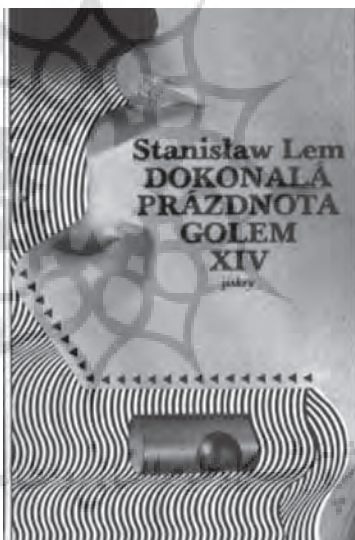
جمعیتی ازجان‌گذشته را استخدام کردند. بخش‌هایی خاص از صنایع سرگرمی (نظیر فیلم) تمام تولیدات خود را بسیج کردند، تا اطلاعات موجود موقعیت اخترناوها و ماهواره‌ها را ضبط کنند، چراکه تصادمات به‌سرعت افزایش می‌یافت. نمودار مدارها را چاپ کردند؛ از حافظه‌ها به روی پارچه. تمام لوازم‌التحریر پلاستیکی موجود را میان مدارس توزیع کردند. استادان فیزیک شخصاً گرداندن پیل‌های اتمی را بر عهده گرفتند. گروه‌های ضربت دانشمندان از جایی به جای دیگر کمره‌ی زمین می‌رفتند. اما این‌ها همه ذراتی ریز از نظم بود و آتم‌هایی از ساماندهی که به‌سرعت در اقیانوسی از آشفته‌گی‌های گسترنده امحا می‌شد. فرهنگ را کد دوران آشوب را که گویا تغییرات فاحش بی‌پایان لرزه بر اندامش می‌انداخت و در نزاعی دائم با سیل بی‌سوادی و جهالت و خرافه بود نماید با آن‌چه از میراث قرون متمادی از دست داد سنجید، بلکه با آن‌چه توانست به‌رغم تمام مشکلات از خطر نجات دهد، قابل سنجش بود.

مقابله با بحبوحه آغازین اضمحلال بزرگ، محتاج ایثارهایی بس گران بود. نخستین پایگاه‌های زمینیان را بر مریخ نجات دادند و تکنولوژی، این ستون فقرات تمام تمدن‌ها، احیا شد. بانک‌های نوار و میکروفون را جایگزین مراکز ذخیره‌سازی کاغذهای روبه‌فساد کردند. سوگمندان دیگر حوزه‌ها صدماتی جبران‌ناپذیر و ظالمانه را متحمل شدند.

به‌سبب آن‌که عرضی ملزومات جدید نگارش حتا کفاف ضروری‌ترین نیازها را نیز نمی‌داد، هر آن‌چه مستقیماً و علناً به حفظ مطلق چارچوب‌های جامعه خدمتی نمی‌کرد دور ریختند. علوم انسانی بیش از هر چیزی آسیب دید. تخم دانش را شفاها از طریق سخنرانی‌ها پراکنند؛ ششونده‌گان به فرهیخته‌گان نسل بعد مبدل شدند. این کار یکی از آن بدوی‌ترین اقدامات حیرت‌انگیز تمدن دوران آشوب بود که زمین را از غلتیدن به دامان مصیبت محض نجات داد، گو این‌که صدمات و خسران‌ها در حوزه‌های تاریخ و تاریخ‌نگاری و دیرین‌شناسی و دیرین‌زیبایی‌شناسی بالکل جبران‌ناپذیر بود. کمترین میزان ممکن از مرده‌ریگ غنی ادبیات حفظ شد. میلیون‌ها جلد وقایع‌نامه و یادگارهایی

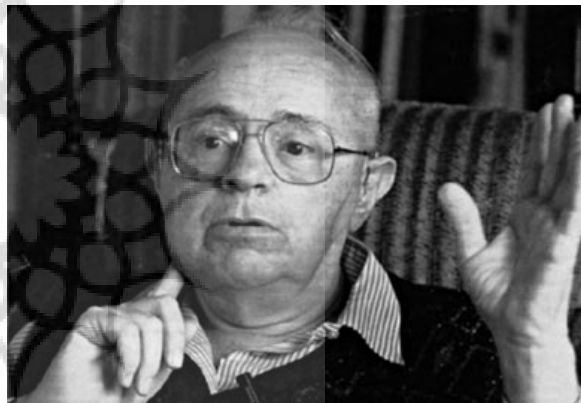
ذی‌قیمت از دوران نوزایی متأخر و میانی به باد فنا سپرده شدند. در پایان دوران آشوب با موقعیتی عجیب تناقض‌آمیز رودرو می‌شویم: تکنولوژی کمابیش پایه‌ای رفیع داشت، من جمله راه‌اندازی پرشتاب گرانش‌ورزی و زیستارشناسی، قطع نظر از موفقیت‌ترابری انبوه درون‌کهکشانی؛ مع‌هذا نژاد بشر عملاً هیچ از گذشته‌ی خود نمی‌دانست. تمام آن‌چه امروزه از دستاوردهای عظیم دوران نوزایی بازمانده چیزی نیست مگر باقی‌مانده‌هایی پراکنده و نامربوط؛ گزارش‌های حقیقی بیشتر از آن‌چه دیگر تمیزپذیر باشد تغییر یافته بودند و به‌سبب از سر گذراندن بازگویی‌های بی‌شمار در سنت شفاهی، تماماً دگرگون شدند. حتا مهم‌ترین وقایع نیز تاریخ‌گذاری مشکوک و نامطمئن دارند.

دشوار بشود با آراء عارف‌المتقدم ناپروالین دمساز نشد که کاغذورزی (papyralysis) را به معنای رخوت تاریخی (historiopalalysis) می‌دانست. صرفاً از این نظرگاه از ارزش حقیقی کار عارف‌الکل ویدیویس ارزیابی صحیحی خواهیم کرد که در حین نزاع یک‌تنه‌اش با تاریخ‌نگاری رسمی، «یادداشت‌های عصر نوزایی» را کشف کرد، یعنی



آوایی که با ما از آن سوی مگاک قرن‌ها سخن می‌گوید، آوایی که متعلق است به یکی از آخرین ساکنان سرزمین گمشده‌ی امریکیا. این یادبود از این حیث ارزنده است که هیچ یادبود دیگری به لحاظ اهمیت، داشتن توان رقابت با آن را نمی‌تواند در سر بروراند؛ این یادبود را فی‌المثل نمی‌توان با یافته‌هایی کاغذینه قیاس کرد که عارف‌القدیم سیرتسیسی «برادرای حافظ» در حفاری‌های لایه‌ای مارگلو در اثنای اکتشافاتش از دوران پیش‌نوزایی پایین پیدا کرد. آن یافته‌ها مشتمل است بر عقاید مذهبی رایج در دوران سلسله‌ی هشتم امریکیا؛ آن یافته‌ها از مخاطرات مختلفی می‌گوید - نظیر قرمز، سیاه، زرد - که آشکارا افسون‌هایی ماورایی هستند و به نحوی از انحاء مرتبط با رب‌النوعی رازآلود به نام "قایمیت" که علی‌الظاهر برای او قربانی‌های سوختنی می‌گذارند. اما مکاتب "سیرتسیسی" عظما و مابعد "سیندنتی" و نیز گروهی از پیروان فرقه‌ی ماندابیشیه در بخش اعظم این تفسیر تردید کرده‌اند.

ترس‌مان این است که بیشتر دوران نوزایی در پرده‌ی اسرار باقی بماند، چراکه حتا شیوه‌های زمان‌ردیابی نتوانسته‌اند از پس هویدا کردن اساسی‌ترین جزئیات زنده‌گی اجتماعی در آن عصر بر بیایند. هر نوع بازنمایی نظام‌مند آن برهه‌های مستعجل تاریخ که ما قادر به خلق دوباره‌ی آن بوده‌ایم، بیش از اندازه از حوصله‌ی این مقدمه خارج است. به همین جهت ما خود را به بیان معدودی ملاحظیات و تذکرات در باب پیشینه‌ی «یادداشت‌ها» مقید می‌کنیم.



سیر تحول باورهای کهن، انشعابی غریب را از سر گذرانده است. در دوره‌ی نخست، یعنی دیرین‌باوری، ادیان گوناگون بر اساس معرفت یک اصل غیرمادی و فراطبیعی بنیانگذاری می‌شدند که علت وجودی جمیع امور و اشیاء در هستی بود. دیرین‌باوری یادبودهایی آجاودان را در پشت خود به جای گذاشته؛ برای مثال اهرام دوران ابتدایی نوزایی و حفاری‌های میان‌زایی (کاتدرال‌های گوتیک لافرانسس).

در دوران دوم، یعنی نوباوری، مذهب جلوه‌ای دیگرگونه به خود گرفت. اصول ماوراءالطبیعی به نحوی با اصول مادی و دنیوی در آمیخت. پرستش رب‌النوع کپ‌ایه‌تال (یا به استناد الواح رنگ‌باخته‌ی کریمیایی، کپ‌تاه) به یکی از غالب‌ترین فرقه‌های زمانه‌ی خود مبدل شد. این رب‌النوع را در سرتاسر امریکیا محترم می‌شمردند و مذهبش به سرعت در آسترالیندیا و بخش‌هایی از شبه‌جزیره‌ی اروپا منتشر شد. با این همه، هر نوع رابطه‌ای میان کپ‌ایه‌تال پرستی و تصاویر حکاک‌ی فیل و خر که در جای‌جای امریکیا یافت می‌شود، محل تردید است. بر زبان آوردن خود نام «کپ‌ایه‌تال» ممنوع بود (مشابه با محرمانه‌ی عبرانی)؛ در امریکیا این رب‌النوع را اغلب «دالار قادر» می‌خواندند. لیکن اسامی عبادی متعددی نیز وجود داشت و فرقه‌های رهبانی خاصی خود را تماماً وقف ستایش وضعیت متغیر آن اسامی کرده بودند (برای نمونه مرل‌فینچز). در واقع امر، [علت] فراز و فرود در ارزش پذیرفته‌شده‌ی هر کدام از آن اسامی متعدد کپ‌ایه‌تال (یا شاید بهتر باشد به جای

اسامی گت مظاهر؟) تا به امروز مجهول مانده. دشواری فهم ماهیت حقیقی واپسین ادیان پیش‌آشوبی در این امر نهفته است که کپ‌ایه‌تال هر قسم وجود فراطبیعی را منکر می‌شد و از این رو او روح نبود و نیز او را ذی‌الوجود نمی‌دانستند (که این قضیه، توجیه خصایص توتمی آن فرقه را که در آن عصر دانش بسیار نامعمول است آسان می‌کند). او، از هر منظر و مقصودی، با دارایی‌ها اعم از نقد و مقطوع و مخفی، مساوی پنداشته می‌شد و فراتر از آن موجودیتی نداشت. با این همه، اثبات شده که در مواقع نزول اقتصادی قربانی‌هایی از قوطی شکر و قهوه و غلات به حضور او می‌گذارند تا ایزد خشمگین تسکین بیابد. این مغایرت را این امر حطی‌تر می‌کند که کپ‌ایه‌تال پرستی حاوی مؤلفه‌هایی از آموزه‌ی حلول است که بر طبق آن، دنیا وجود دائم خود را مدیون «دارایی مقدس» است. هر تخطی از این آموزه طاق‌فترساترین نتیجه‌ها را در پی داشت.

آن‌طور که بر ما معلوم است در پایان دوران نوزایی پیش از ظهور اقتصاد سایر جهانی، [مکتب] جامعه‌ایستایی به منصفه‌ی ظهور رسید. در همان حال که کپ‌ایه‌تال پرستی که در منجلابی دست‌وپاگیر از مناسک بنگاهی و شعائر نهادی بغرنج گرفتار آمده بود و با گذر زمان قلمروهای خود را یکی پس از دیگری به پیروان مدیریت جامعه‌ایستایی سکولار می‌داد، نزاعی عظیم میان سرزمین‌های مؤمن به آیین قدیم و مابقی جهان در گرفت.

تا زمان پایان دوران - یعنی تا تشکیل فدراسیون زمین - کانون غیورترین هواخواهان کپ‌ایه‌تال در امریکیا بود؛ سرزمینی که حکومتش در دستان گروهی از سلسله‌های رایس-جامور بود. اینان، به معنای دقیق، کاهنان اعظم کپ‌ایه‌تال نبودند. در سلسله‌ی نوزدهم بود که رایس-جامورها (یا به استناد نام‌گذاری‌های مکتب تیریایی: رای-جمعورها) پنتاگون را بنا نهادند. این اولین هیولا از خیل هیولاهای گرانبی متعددی، این عمارت استوار که در ایام حضیض نوزایی تکمیل شد چه بود؟ مورخان ماقبل تاریخ مکتب آکیلا، مزارهای پنتاگون را به جهت رایس-جامورها می‌دانستند، چیزی همانند اهرام مصر. این فرضیه با اکتشافات بعدی باطل شد و نیز فرضیه‌ی این که این عمارات زیارتگاه‌های کپ‌ایه‌تال بودند که طرح جهاد برضد «سگ زندیق» را در آن‌جا درمی‌انداختند یا استراتژی‌هایی به منظور یقین از تغییر آیین آن تدبیر می‌کردند.

مورخان ما که اطلاعات دست‌اول مورد نیاز را برای حل این معما ندارند و بی‌شک این اطلاعات کلید فهم تمام مرحله‌ی نهایی است (یعنی سلسله‌های بیست و چهارم و بیست و پنجم)، برای رفع این نقص به استمداد از پژوهشگاه زمان روی آوردند. همکاری تمام‌عیار پژوهشگاه، کاربست به‌روزترین تکنولوژی‌های زمان‌ردیابی را در رخنه در اسرار پنتاگون‌ها ممکن کرد. ما ۲۹۰ کاوشگر را به گذشته‌ی دور فرستادیم و از ۱۷ تریلیون ارگ بر ثانیه‌ی چاه‌های زمانی که به گرد ماه می‌چرخند بهره بردیم.

بر طبق نظریه‌ی زمان‌ردیابی، حرکت رجعی در زمان صرفاً در فواصل دور از اشیاء پرجرم عملی است، چرّا که نزدیک شدن به آن‌ها مقادیری بس عظیم از انرژی می‌طلبد. نتیجتاً، مشاهده‌ی گذشته را می‌باید کاوشگرانی انجام دهند که ارتفاع زیادی از استراتوسفر دارند. پدیداری و ناپدید شدن ناگهانی آن‌ها در آسمان به چشم مردمان دوران نوزایی را شگفت‌زده کرده. استادالاعظم دو استوژلپرانس مدعی است نورافکنی کاوشگرهای پس‌زمانی به شکل قرص‌هایی حجیم در گذشته می‌نماید و نه دو بشقاب افقی که لبه‌لبه‌ی یک‌دیگر در فضا حرکت می‌کنند.

زمان‌ردیابی داده‌هایی فراوان را گرد آورد، من جمله عکس‌هایی موثق از پنتاگون اول اندکی پس از ساختنش. این ساختمان که پنج‌ضلعی است و هر ضلعش ۱۴۰ متر است، هزارتویی تمام و کمال از فولاد و بتون بود. عارف‌التواریخ سرائن تخمین می‌زند که کریدورهای این عمارت به واحد آن دوران، حدود هفده یا هجده مایله

بوده است. ورودی‌ها را بیش از دویست کاهن دون‌پایه روز و شب نگهبانی می‌کردند. نفوذ بعدی در زمان که وقایع‌نامه‌ی به‌دست‌آمده از خرابه‌های واشیتین برانگیزاننده‌ی شروع آن بود، به کشف پنتاگون دوم منجر شد که ساختمانی کم‌ابهرتر از اولی می‌نمود، چرا که بخش اعظم آن در زیر خاک نهفته بود. سطوری خاص از وقایع‌نامه به وجود ساختمانی دیگر، پنتاگون سوم، اشاره می‌کرد. قرار بود این یکی به‌علت استتارهای پیچیده و ذخایر هوای فشرده و غذا و آب خود، واحدی بسته و کاملاً خودکفا باشد و به‌مثابه‌ی کشوری درون کشوری دیگر. با این همه، پس از آن که عمق سنجی‌هایی زمان‌محور و نظام‌مند در تمام طول و عرض امریکای قرن بیستم به انجام رسید و حتا ردی از چنین ساختاری به دست نیامد، غالب مورخان به این فرضیه روی آوردند که وقایع‌نامه‌های واشیتین صرفاً با زبانی استعاری از پنتاگون سوم سخن می‌گویند و این که ساختمانی سوم تنها در اذهان و قلوب مؤمنان ساخته شده و این که اشاعه‌ی این افسانه به‌سبب بالابردن روحیه‌ی متزلزل معدود پیروان باقی‌مانده‌ی کپ‌ایه‌تال بوده است.

روایت رسمی از تاریخ‌نگاری رسمی ما در چنین وضعی به سر می‌برد که عارف‌الکل ویدویس جوان، باستان‌شناسی پیشه کرد.

ویدویس تمام اقلام موجود را بازبینی کرد و رساله‌ای منتشر کرد که در آن اظهار داشته بود با افول قدرت رایس-جامورها و کاهش حوزه‌های قلمروشان، آنان تصمیم گرفتند کرسی جدیدی برای دولت ایجاد کنند؛ دولتی به دور از تمام مناطق پرجمعیت، جایی در نواحی کوهستانی امریکای و پنهان در اعماق سنگ‌ها؛ چه قصدشان این بود که آخرین پناهگاه کپ‌ایه‌تال از دسترس نامشرفان خارج باشند. ویدویس بر آن بود که پنتاگون کذایی سلسله‌ی واپسین چیزی شبیه به مغز اشتراکی نظامی بوده و وظیفه‌اش دو جنبه داشته: نخست نظارت بر ایمان و احیای آن و دوم گرواندن آن دسته از مردمان جهان که از جاده‌ی اعتدالی حقیقی دور افتاده بودند.

کارشناسان، رساله‌ی ویدویس را باه و پیف پاسخ دادند؛ رساله‌ی او آشکارا با غالب واقعیات معلوم و موجود مغایرت داشت. منتقدانی چون عارف‌الأعلا یونا واک و کیزلستو و پیسونو و از مکتب مریخی دیرین‌شناسی تطبیقی بر تناقضاتی بسیار در وقایع‌نگاری ویدویس انگشت گذاشتند.

برای نمونه، به نظر ویدویس واپسین پنتاگون را تنها چند دهه پیش از فاجعه‌ی کاغذ ساخته‌اند. منتقدان استدلال می‌کردند اما اگر پنتاگون سوم حقیقتاً وجود داشته، رایس-جامورها آن به‌حتم از هرج‌ومرج مابعد‌کاغذی بهره می‌بردند و می‌کوشیدند در همان روزهای نخست ایام آشوب جهان را به تصرف درآورند. و اگر هم چنین تلاشی برای سرنگونی فدراسیون انجام داده بودند و به طریقی عقیم گذاشته شده بود، ردی از آن در سنت شفاهی باقی می‌ماند. مع‌هذا تاریخ‌نگاری ما به هیچ وجه به واقع‌های از این دست اشاره نمی‌کند.

ویدویس چنین از فرضیه‌ی خود دفاع کرد که وقتی سکنه‌ی امریکای «زندقی‌ها» متمایل شدند و به فدراسیون پیوستند، کاهنان واپسین پنتاگون دستور دادند که به‌کلی به روی جهان بیرون مسدود شود. بدین‌سان قارون زیرزمینی خود را از مابقی انسان‌ها جدا کرد و در دوران آشوب بدون کمترین آگاهی از آنچه بر سطح زمین روی می‌دهد دوام آورد.

ویدویس ادعان داشت چنین انزوای مطلق و سحرآمیزی از جامعه‌ی کاهنان و جنگجویان کپ‌ایه‌تال قدری نامحتمل می‌نماید. به همین جهت حدس می‌زد واپسین پنتاگون به‌احتمال ابزارهای کاوشگری در بیرون داشته است. با این همه او تصور نمی‌کرد مغز مجمع نظامی واپسین سلسله قادر به هرگونه فعالیت تهاجمی یا حتا انحرافی باشد. مجمع قطعاً نمی‌توانسته کودتایی را برضد فدراسیون ترتیب دهد یا به آن حمله کند، چراکه به‌محض آن که این هیولا خود را در زیر خروارها خاک مدفون کرد و تمام ارتباطاتش را با روال آینده‌ی

تاریخ قطع کرد، دیوارهای نفوذناپذیر سازمان داخلی‌اش و در کنار آن، همان ماهیت سازمان محبوسش کرد. از آن زمان به بعد منحصراً اسطوره و افسانه‌ی شکوه کپ‌ایه‌تال را پر و بال داد و با دست‌آویز قرار دادن استفسار و ریشه‌کنی، نبردی تلخ را برضد بدعت، بدعت در درون خود، آغاز کرد.

عارف‌التواریخ‌های ما به این احتجاجات با سکوتی سنگین پاسخ دادند. اما ویدویس کنار نشست. او بیست و هفت سال تنها به همراه مشتتی از همکاران سلطنتی‌اش سرتاسر کوه‌های راکت را مو به مو جستجو کرد. درست هنگامی که همگی او را فراموش کرده بودند سرسختی او به‌نحوی عجیب به پشتیبانی او آمد. در ۲۸ ماه‌ی ۳۱۴۶، گروه سرپرست باستان‌شناسان که صدها تن سنگ را از پای قلعه‌ی هاروورد پاک کرده بود با سپری محذب روبه‌رو شد که هوشمندانه مستترش کرده بودند و به‌خوبی محافظت می‌شد: همان ورودی به واپسین پنتاگون بود.

با این همه تفحص در ساختمان زیرزمینی کاری بس دشوار بود و نیاز به روش‌های بسیار مدرن داشت. پنتاگون واپسین سلسله در طی هفتاد و دو سال گوشه‌نشینی‌اش از دنیا به‌دست بلایی طبیعی از پای درآمده بود. حرکتی مختصر در هسته‌ی گرانیتهی کوهستان شکافی ایجاد کرده بود که از میان چین‌های متعدد گذشته بود تا آن که به ماگما رسیده بود. پوسته‌ی بتونی محافظ ساختمان فشار آتشفشانی را تحمل نکرد و گدازه‌ی مذاب وارد ساختمان شد و درون آن را از بالا تا پایین از گدازه مملو کرد. و این چنین مورته‌ی محیرالعقول واپسین رایس-جامورها به سنگواره‌ای عظیم مبدل شد و به این استصواب هزار و ششصد و هشتاد سال در انتظار ماند تا کشفش کنند.

وظیفه‌ی ما نیست در این جا به غنای عظیم حفاری‌های باستان‌شناختی پنتاگون سوم پردازیم. خواننده‌گان علاقه‌مند را به کتب متعددی ارجاع می‌دهیم که خاص چنین موضوعی است. تنها چند تذکر می‌ماند که باید به مقدمه بر «یادداشت‌ها» افزود.

«یادداشت‌ها» را در سومین سال کاوش‌ها در طبقه‌ی چهارم درون سامانه‌ای بغرنج از راهروها پیدا کردند که جایگاه ملزومات بهداشتی بسیاری بود. در یکی از این ملزومات که همانند مابقی با سنگ‌های آذرین پر شده بود دو اسکلت انسان یافتند و نیز توماری از کاغذ: «یادداشت‌ها».

خواننده خود خواهد دید اکثر مفروضات متهورانه‌ی عارف‌التواریخ ویدویس دقیق هستند. «یادداشت‌ها» سرنوشت جامعه‌ای را به تصویر می‌کشد که در زیر خروارها خاک اسیر شده، جامعه‌ای که ورود هر اخباری را از وقایع حقیقی ممنوع کرده و تظاهر می‌کند که «مغز» را شکل داده و کانون فرماندهی امپراتوری‌ای است که حتا تا دوردست‌ترین کهکشان‌ها کشیده شده. در آن زمان تظاهرها به باور مبدل شد و باورها به یقین. خواننده خود خواهد دید که چه‌گونه خادمان غیور کپ‌ایه‌تال اسطوره‌ی پادساختمان را آفریدند، چه‌گونه تحت نظارتی از همه طرف و در آزمون‌های وفاداری و جان‌سپاری در راه رسالت اوقات خود را می‌گذراندند، حتا در هنگامی که آخرین اوام و واقعیت رسالت به امر ناممکن بدل شده بود و چیزی باقی نمانده بود مگر غرقه‌شدن بیشتر در باتلاق جنون جمعی.

تاریخ‌نگاری ما هنوز به قضاوتی نهایی در باب «یادداشت‌ها» نرسیده که به‌سبب محل کشف‌شان به «خاطراتی که در وان پیدا شد» موسوم است. به همین سبب نیز هیچ توافقی بر سر این وجود ندارد که بخش‌هایی خاص از دست‌نوشته‌ها چه زمانی و به چه ترتیبی نوشته شده. فی‌المثل عرفای مکتب هایبرباد دوازده صفحه‌ی نخست را الحاقی می‌شمارند که سال‌ها بعد به آن افزوده شده. اما خواننده بعید است به نکاتی تا این حد فنی توجه داشته باشد. پس بگذارید سکوت کنیم و اجازه دهیم آخرین پیغام عصر نوزایی، دوران کاغذسالاری، با زبان خود با ما سخن بگوید.

